

## پژوهشی درباره‌ی مسائل جوانان ایران

## جوانی پر رنج ...

(۵)

در مقدمه‌ی « جوانی پر رنج » یادآور شدیم که هم اکنون ما بیمارستان‌های بدون پزشک و پرستار، و مدارس بدون معلم فراوان ساخته‌ایم. هم اکنون در اثر نداشتن معلم، مدارس بسیار زیادی خالی افتاده است. برای نمونه از شکایت‌های فراوانی که روزانه از طرف مردم به مقامات دولتی و جراید میرسد، تنها به نقل یک مورد از مجله‌ی « تهران مصور »، تحت عنوان « مردم با پول خود دبستان و درمانگاه ساخته‌اند، ولی پزشک و آموزگار ندارند »، اکتفا میشود - :

« ... قصبه‌ای بنام سپول در بیست فرسخی زنجان واقع است که دارای ۴۸ آبادی و هشتاد هزار نفر جمعیت میباشد ... ساکنین این قصبه یکباب دبستان و درمانگاهی مجهز با هزینه‌ی خود احداث نموده‌اند، و با اطلاع وزارت فرهنگ و وزارت بهداشتی رسانده‌اند، و تقاضای آموزگار و پزشک کرده‌اند. و نتیجه نگرفته‌اند. و تاکنون که مدت چند سال از احداث ساختمان درمانگاه میگذرد، پزشکی بایر محل اعزام نشده است، و وزارت فرهنگ نیز نسبت به اعزام آموزگار اقدامی ننموده است ... (اهالی می‌نویسند) آیا همه چیز برای مرکز نشین‌هاست؟ ... آخر چرا باید یک مریض این قصبه بیست فرسخ راه طی کند و بزنجان برود؟ آخر چرا باید بچه‌های ما در جهل و بیخبری باقی بمانند، و یک دبستانی که خودمان ساخته‌ایم، آموزگار نداشته باشد؟ » ۱

کم داشت معلم  
مشکل تمام کشورهای کم رشد

کم داشت معلم، مشکل بزرگ تمام کشورهای عقب مانده و کم رشد، یا در حال توسعه است، و در حقیقت مهمترین مانع انسانی پیشرفت سریع مبارزه با بی‌سوادی است. در سمیناری که امسال « یونسکو » بمنظور بررسی مشکلات نبرد با بی‌سوادی در کشورهای آسیائی تشکیل داد، کمبود معلم در آسیا، به بالغ بر پنج میلیون نفر برآورد شد.

نیاز واقعی ما به معلم با توجه به گروه تحصیلی ازده میلیون ونیم (۱۰/۵) جمعیت زیر ۱۸ سال ، و ۸۵ درصد جمعیت بیسواد بالای ده سال ، به نصاب هر سی شاگرد يك معلم ، ما اگر بخواهیم جداً تعلیمات اجباری را بمعنی واقعی کلمه در ایران اجرا کنیم ؛ وبی سوادى را در کشور ریشه کن سازیم ، به بالغ بر ۳۵۰ هزار معلم نیازمندیم . و نیز با توجه به ۲/۵ درصد رشد جمعیت ، (بالغ بر ۷۲۵ هزار نفر) هر ساله بیش از ۲۴ هزار معلم جدید - دقیقاً ۲۴۱۶۶ نفر- باید برشماره‌ی معلمان مشغول به خدمت ما افزوده شود. بطوریکه در جدول زیر دیده می شود ، در سال تحصیلی ۳۹ - ۱۳۳۸ در ۵۱ مؤسسه‌ی تربیتی ما ، تنها ۲۲۷۷ نفر

### تربیت معلم در سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸

ش	نام مؤسسه	تعداد	دوره تحصیلی به سال	فارغ التحصیل	نوع معلم
۱	دانشسرای مقدماتی	۲۷	۲	۱۱۷۴	آموزگار
۲	دانشسرای کشاورزی	۱۳	۲	۵۰۰	آموزگار
۳	دانشسرای عشایری	۸	۱	۲۳۹	آموزگار
۴	دانشسرای عالی تهران	۱	۳	۳۰۰	دبیر
۵	دانشسرای عالی تبریز	۱	۳	۶۴	دبیر
۶	هنر سرای عالی	۱	۴	-	دبیر حرفه‌ای
۷	جمع کل	۵۱	-	۲۲۷۷	-

فارغ التحصیل برای آموزگاری و دبیری تربیت شده اند ضمناً از مهر ماه ۱۳۳۹ برنامهی فوق العاده‌ی تربیت معلم در مراکز استانها شروع به اجرا گردیده است . در سال مزبور ۱۸۴۹ دیپلمه در این برنامه شرکت جسته اند . ۲. بطوریکه مجموع فارغ التحصیلان سال ۱۳۴۰ به حدود ۴۲۰۰ نفر می رسد . این مقدار ، چنانکه از محاسبات گذشته بخوسی روشن می شود ، بمراتب کمتر از ۳۰ درصد نیاز واقعی سالیانه‌ی ایران به نیروی تربیتی است . در

۱- ما بویژه روی ۲/۵ درصد رشد جمعیت خود باید تکیه کنیم زیرا در برنامه‌ی سوم همه‌جا سخن از مسئله‌ی تحصیلی قشر از ده سال به بالاست ، چنانکه گوئی رشد قشر زیر ده سال تا پایان برنامه‌ی سوم ، همچنان متوقف خواهد ماند . در صورتیکه در ظرف پنج سال ما باید برای بالغ بر سه میلیون و ششصد بیست و پنج هزار نفر جمعیت جدید و نیازمندی‌های فرهنگی و بهداشتی آنان در اندیشه باشیم.

۲ - برنامه‌ی سوم فرهنگ : ص ، ۵۱

۳ - ر ك : برنامه‌ی سوم فرهنگ : ص ، ۵۱

زمان حاضر، با وجود نزدیک به ۵۵ هزار معلم، ما تقریباً کمتر از یک هفتم ( $\frac{1}{7}$ ) معلمان مورد نیاز واقعی خود را در اختیار داریم.

معدل سالیانه پرورش معلم در سال ۱۳۲۰ (۲۱ سال پیش) در سراسر کشور - اعم از دبستان و دبیرستان و دانشگاه - در حدود ۳۶۰ هزار شاگرد، با ۱۲ هزار معلم مشغول تحصیل و تدریس بوده اند. اینک در ظرف بیست سال ما تنها توانسته ایم، شمارهی معلمان خود را از دوازده هزار به ۵۵ هزار افزایش دهیم. یعنی بطور متوسط سالی «۳۱۵۰ معلم» بر نیروی تربیتی خود بیفزائیم. اینک آیا قادر خواهیم شد که بطور متوسط تنها برای ۲/۵ درصد از جمعیت سال افزون خود (۷۲۵ هزار تن)، برای هر سی شاگرد یک معلم، سالیانه ۲۴ هزار معلم و یا حتی نیم این مقدار یعنی برای هر ۶۰ شاگرد یک معلم، مجموعاً ۱۲ هزار معلم تربیت کنیم؟ و یا صرف نظر از این گروه، برای اجرای تعلیمات اساسی در میان هشتاد درصد گروه بی سواد بالای ۱۰ سال جمعیت ایران، چنانکه وزارت فرهنگ اظهار داشته است، بطور متوسط سالیانه ۱۰ هزار معلم، مجموعاً ۵۰ هزار معلم واحد شرایط برای دوره ی سوم فرهنگ (۴۶-۱۳۴۱) تربیت نموده بکار برگماریم ۲۹.

کم داشت معلمان صلاحیتدار نیروی تربیتی ما، نه تنها از نظر «کمیت» بلکه از لحاظ «کیفیت فنی» و انسانی نیز دچار نارسائی های فراوان است، بعبارت دیگر نارسائی نیروی تربیتی ما، تنها شامل کم داشت نفرات نیست، بلکه در میان معلمان موجود، شمارهی فراوانی نیز واجد شرایط فنی و «تربیت لازم حرفه ای» به معنی دقیق کلمه نیستند. برنامه ی سوم فرهنگ از این نارسائی به عنوان «کمبود معلمان صلاحیتدار» چنین یاد کرده است:

۱- در سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸ ما دارای ۵۱۷۹۷ معلم (۴۰۵۰۰ آموزگار + دبیر ۱۱۲۹۷) با ۱۵۷۹۷۴۶ دانش آموز بوده ایم (رک: برنامه ی سوم فرهنگ، ص ۳۱ و ۴۴). آقای دکتر عیسی صدیق در سخنرانی رادیویی خود (۲۷/۵/۳۹) گفته اند که: «امروز ۱۶۴۳۰۰۰ شاگرد با ۵۳ هزار معلم مشغول تحصیل هستند» (مرزهای دانش، ج ۲، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۰ ص ۲۰۳) احتمال می رود که آقای دکتر صدیق شمارهی استادان، دانشیاران و سایر معلمان دانشگاه و دانشجویان را نیز در آمار خود منظور کرده باشند. لیکن با این وصف هنوز آمار ایشان در مورد مجموع شاگردان بیشتر از شمارهی آمار رسمی است.

۲- رک: کیهان، اطلاعات چهارشنبه ۶، و پنجشنبه ۷ تیر ماه ۱۳۴۱، ضمن اخبار «سمینار بررسی طرح جدید تعلیماتی فرهنگ».

« عده‌ی بیشماری از معلمین ، تعلیمات کافی ندیده‌اند . فقط ۵۵ درصد آموزگاران از تعلیمات معلمی بهره‌مند هستند ؛ و کمتر از نصف دبیران دارای تحصیلات دانشگاهی می‌باشند . مشکل اساسی در این راه انتخاب افراد صلاحیتدار و دادن تعلیمات لازم به آنها می‌باشد »<sup>۱</sup> این دسته از معلمان مصداق نسبته‌ی رسائی از مثل مشهور « ذات نایافته از هستی ، بخش - کی تواند که شود هستی بخش » اند .

متأسفانه در مورد تقویت نیروی تربیتی ، و انتخاب و پرورش افراد صلاحیتدار برای معلمی ، بهیچ وجه نمی‌توان خارج از اندازه شتاب کرد . غالب از اولیاء و کارشناسان فرهنگی ما معتقدند که شتابزدگی در ایجاد مدارس ، بدون توجه به کیفیت و کار و شخصیت معلمانی که باید در آن مدارس بکارگمارده شوند ، در پائین آوردن سطح معلومات شاگردان ما ، مسئولیت عمده را عهده‌دار است . آقای دکتر عیسی صدیق استاد دانشگاه که خود بکرات عهد، دارمقام وزارت فرهنگ بوده اند ، درسخرانی رادیوئی خویش در این باره چنین اظهار کرده‌اند - :

« ... هر روز مردم تقاضا دارند ، بر عده‌ی مدارس افزوده شود . و در امر تعلیم و تربیت تسهیلات زیاد فراهم گردد . این درخواست بلاشک علامت بیداری مردم ، ... و قابل تقدیر و تقدیس است . ولی از طرف دیگر ، چون پیشرفت امور فرهنگی منوط به مرور زمان است ، و نمی‌توان در کارهای معنوی مانند امور مادی ، سرعت زیاد جلورفت فشارهایی که بدولت برای تأسیس مدرسه وارد می‌شود ، باعث سستی پایه‌های تعلیم و تربیت و تنزل سطح تحصیلات می‌شود .

امروز ما معتقدیم که راننده‌ی اتومبیل باید رانندگی را بداند و امتحان دهد و از عهده برآید تا اتومبیل خود را بدست او بسپاریم امروز ما معتقدیم که ساختن عمارت را فقط به بنائی که استاد باشد ، باید واگذار کرد و استخراج آهن را از سنگ معدن باید از مهندس خواست ، ولی در مورد معلم معتقدیم که هر کس قادر است آدم بـازد ، و با جزئی سواد ، معلمی کند و قوای مکنونه و استعداد های نهفته‌ی کودک را بیدار کند و آشکار سازد . »<sup>۲</sup>

معلمی بعنوان شغل و حرفه ، و تربیت و انتخاب معلم ، باید با هدف تعلیم و تربیت ، هماهنگ باشد . پرورش انسان بعنوان یک موجود همساز که با خویشتن در صلح و صفا بوده بداند و بتواند در « محیط خانواده » و زناشویی ، در « محیط کار » و در « محیط اجتماعی » به نیکی زندگی

۱- برنامه‌ی سوم فرهنگ ، ص ۱۹  
 ۲- دکتر عیسی صدیق : مرزهای دانش ، ج ۲ ، کتابفروشی زوار تهران ،

کند ، و عضو مفید و مؤثر و محترمی باشد ، نیازمند به دست کم رعایت هفت شرط اساسی است :-

«... نخست اینکه سالم و تندرست ، و حافظ صحت بدن خود و اعضاء جامعه باشد . دوم اینکه معتقد به مبانی... اخلاقی باشد ، و در درون او نیروئی پرورش یابد که باعث تشخیص خیر از شر و تعقیب کار نیکو و پرهیز از کار بد باشد . سوم اینکه هنر و پیشه‌ای بیاموزد تا بوسیله‌ی آن معیشت خود را تأمین کند . چهارم اینکه خانواده تشکیل دهد ، و فرزند به‌روراند ( و بداند چگونه با خانواده‌ی خود زندگی و رفتار کند ) . پنجم اینکه وظایف مدنی خود را بداند و بدان عمل کند ، و در امور شهر مسکونی خود و کار حکومت و دولت علاقمند باشد ، و در آن شرکت جوید . ششم اینکه از راه سخن گفتن و نوشتن و خواندن بتواند ، با سایر اعضاء جامعه ارتباط داشته باشد و جویب خود را رفع کند . هفتم اینکه بداند اوقات فراغت را چگونه صرف نماید .

بنابراین تعریف سواد فقط جزو کوچکی است از شرایط آدمیت ، و ... داوطلب آموزگاری ، قبل از ورود به مدرسه‌ی تربیت معلم یا دانش-سرا ، باید باندازه‌ی تحصیل کرده باشد که بتواند ، روانشناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ فرهنگ و فلسفه و اصول تعلیم و تربیت را درک و جذب کند و الا منظورهای هفت‌گانه را نمی‌فهمد ، و برای ما «آدم» تربیت نخواهد کرد»<sup>۱</sup>.

هنگام افتتاح «سینار بررسی طرح جدید تعلیماتی» ( ۶/ تیر ۴۱ ) وزیر فرهنگ ، چنانکه یادآور شدیم اظهار داشت که در سال آینده‌ی تحصیلی ( ۴۲-۱۳۴۱ ) هفت هزار تن و بطور کلی در پنج سال آینده ، یعنی در دوره‌ی برنامه‌ی سوم ، پنجاه هزار معلم جدید استخدام خواهند شد . در مورد این استخدام بزرگ ، بنا بر آنچه که دیدیم ، مشکل تنها تهیه‌ی بودجه نیست . بلکه « مشکل اساسی در این راه » ، چنانکه برنامه‌ی سوم فرهنگ خودم تذکر است : « انتخاب افراد صلاحیت‌دار ، و دادن تعلیمات لازم به آنها . می‌باشد »<sup>۲</sup> . آیا دستگاهی که هنوز ۴۵ درصد از آموزگاران موجود آن ، از تعلیمات لازم برای آموزش و پرورش ، و بیش از نیمی از دبیران مشغول آن ، فاقد تحصیلات عالی‌اند ، خواهد توانست ، تنها در ظرف پنج سال ، پنجاه هزار نفر - یعنی نزدیک به مجموع تمام معلمان کنونی کشور - فرد صلاحیت‌دار برای معلمی بیابد ، و سپس تعلیمات لازم را برای اجرای یک برنامه‌ی جدید و انقلابی

۱- دکتر عیسی صدیق : مرزهای دانش ، ج ۲ ، ص ۸-۲۰۶

۲- برنامه‌ی سوم فرهنگ ، ص ۱۹

به آنها بدهد، و آنگاه آنها را روانه‌ی مدارس نماید؟

علاوه بر این، چنانکه در گذشته یادآور شدیم، در زمان حاضر تنها در حدود ۴ درصد از مدارس ما، «حرفه‌ای» است. اینک اگر ما بخواهیم، این مقدار را طبق کشورهای مترقی به هفتاد تا هشتاد درصد افزایش دهیم، ناگزیر تحولی عظیم در وضع تربیت معلمان خود نیز باید بوجود آوریم. در آنصورت، مشکل کم‌داشت معلم‌ها، بمراتب بیشتر و آشکارتر خواهد شد.

در اثر کم‌داشت معلم، ناچار با استفاده از تقسیم تدریس تخصصی بوسیله معلمان غیر متخصص نیروی انسانی، بویژه در دبیرستانها، يك دبیر در بسیاری از نقاط ناگزیر میشود که سواى رشته‌ی تخصصی خود - اگر اصولاً تخصصی داشته باشد - تدریس چندین رشته‌ی دیگر را نیز عهده‌دار شود. و در نتیجه باز بمصداق «ذات نایافته از هستی بخش، کی تو ند که شود هستی بخش؟!»، اینگونه معلمان، غالباً تنها با سرهم‌بندی موضوع، به اسقاط تکلیف و اتلاف وقت شاگردان، مدت کلاس را به بیهوده می‌گذرانند؛ و پیوسته حرکت نزولی سطح معلومات را در ایران تسریع می‌کنند.

مشکل کم‌داشت معلم و نقص «کادر آموزشی» تنها مشکلی نیست که دامنگیر دبستانها و دبیرستانهای وزارت فرهنگ باشد. بلکه مسئله‌ای است که تمام مؤسسات آموزشی، مانند مدارس بهیاری و پرستاری و حتی دانشگاه‌های ما گرفتار آن هستند. اخیراً مدیره‌ی یکی از آموزشگاههای پرستاری که محل آن در خارج از تهران قرار دارد، شکایت داشت که -

«شاگردان ما در ظاهر ساعاتی را که برای هر ماده تعیین شده است، درس می‌خوانند. لیکن در واقع بیش از نصف محتویات برنامه را قادر نیستند فرا بگیرند. زیرا استادان ما، غالباً باید از تهران بیایند. و آنها بجهت دوری راه، و صرف وقت در حین رفت و آمد، همواره تقاضا دارند که دو ساعت در شان با هم باشد، مثلاً از ۱۰-۱۲. لیکن غالباً يك ساعت آمد و رفتشان را نیز عملاً از ساعت در شان کم می‌کنند، بطوریکه بیش از یک ساعت درس نمی‌دهند. بدین ترتیب، اگر سی ساعت تدریس برای يك ماده تعیین شده باشد، بیش از نصف آن تدریس یا بحث نمی‌شود. و در اثر مشکل پرداخت حق التدریس نیز نمی‌توان، به آنها بیشتر پرداخت، تا ساعات از دست رفته را، جبران نمایند.»

در بسیاری از دانشکده‌های ما نیز، قسمت اعظم دروس را کسانی که

فقط حواله تدریس می گیرند ، عهده دارند . و بسیاری از این معلمان دوسه درس مختلف را که رشته‌ی تخصصی آنها نیست ، تدریس می کنند .  
 بدین ترتیب ساعات فراوانی از اوقات نونهالان و نوجوانان ، از این حیث بیهوده تلف می شود ، بدون آنکه شخص خاصی مقصر باشد . بلکه تنها بخاطر آنکه ما مدارس بدون معلم ، زیاد داریم ، و در عطف تعلیم و تربیت تنها بفرساختن و تأسیس و توسعه‌ی ساختمان دبستان و دبیرستان و دانشکده بوده ایم ، نه بفرساختن و کیفیت انسانی و فنی کسانی که باید این مؤسسات را بگردانند .

کتاب و کتابخانه و وسایل آزمایشگاهی ، و ابزار-  
 نارسائی وسایل تحصیلی  
 های مربوط به کارهای دستی ، و ورزش و سایر  
 فعالیت‌های فوق برنامه ، و وسایل لازم برای تشکیل باشگاه‌های ادبی ، نمایشی  
 و تفریحات سالم ، از شرایط اولیه‌ی تحصیلات موفقیت آمیز است . لیکن به  
 ترتیب اهمیت ، شاید « کتاب » خوب و واجد شرایط ، در رأس سایر وسایل  
 تحصیلی قرار گیرد . و ما متأسفانه حتی برای شاگردان محدود ابتدائی که  
 ۴۱ درصد گروه سنی خود را تشکیل می دهند ، و برای شاگردان دبیرستانها  
 که تنها ۱۲ درصد گروه سنی خود هستند ، و بدتر از همه برای دانشجویان  
 دانشگاهها که امید ترقیات علمی ، اقتصادی و اجتماعی آینده‌ی کشورند ،  
 فاقد این ابتدائی ترین وسیله‌ی تحصیلی بطور کافی ، هم از نظر « کمیت »  
 و هم از لحاظ « کیفیت » ، هستیم .

گزارش سوم فرهنگ خود نقص کتابهای درسی را چنین تصریح کرده  
 است - :

« کتابهای درسی خوب ، مخصوصاً برای دوره‌ی متوسطه کمیاب  
 است . درس‌های اخیر اقدامات موفقیت آمیزی ... برای بهبود و اصلاح  
 کتب دبستانی صورت گرفته است . اما این اقدامات هنوز شامل کتب  
 درسی دبیرستانی نگردیده است ... و وزارت فرهنگ برای تجدیدنظر  
 در این کتب با مخالفت گروههای ذینفع مواجه می شود » ۱ .

و یا در مورد دانشگاهها : مینویسد - :

« دانشگاهها از لحاظ بودجه و تجهیزات در مضیقه می باشند .  
 کتابخانه‌ها به اندازه‌ی کافی کتاب و مجلات علمی ندارند ، و دانشجویان  
 کمتر از دانشجویان دیگر کشورها بمطالعه می پردازند » ۲ .

۱- گزارش سوم فرهنگ ، ص ۲۰

۲- برنامه‌ی سوم فرهنگ ، ص ۶۳

نقص و کمبود کتاب درسی به ترتیب که از ابتدائی به دبیرستان ، و از دبیرستان به دانشکده می-ریم ، به تصاعد هندسی بالا می-رود . اکثر از رشته‌ها که در دانشگاه تحصیل می-شود ، هنوز کتابی ندارد . اسنادان غالباً به جزوهای بسیار مختصر که محتوی آنها گاه از بیست و دو سه صفحه تجاوز نمی-کند ، اکتفا می-کنند . غالب از این جزوه‌ها نیز از دست دوم و سوم ، بطور بسیار مغلوط و نامفهومی ، رونویس می-شوند . متأسفانه هنوز چه بسیارند استادانیکه پس از بیست و اندی سال تدریس ، در اثر کثرت شغل‌های غیر دانشگاهی نتوانسته‌اند ، حتی در محتویات جزوئی ده بیست سال گذشته خود تجدیدنظر بعمل آورند ، و آنرا با پیشرفت‌های جدید علمی هماهنگ سازند .

از کتاب‌های تحصیلی که بگذریم ، وضع سایر وسایل تحصیلی بمراتب نارسا تر و نابسامان تر است .

محیط سالم و مطابق با اصول تربیتی نیز از شرایط

۴ - نارائی

نخستین هر پرورش صحیح ، و آموزش موفقیت آمیز فنی و بهداشتی آموزشگاه‌ها است . متأسفانه ساختمان بسیاری از مدارس ما که

غالباً نیز خانه‌های اجاره‌ای‌اند ، شرایط لازم را بکلی فاقدند . طاق‌هایی که در زمستان چکه می-کند ، و گاه فرو می-ریزد ، بخارهایی که تولید گازهای سمی در درون کلاس می-نماید ، اطاق‌های تاریک و نمناک ، حیاط‌های کوچک ، مستراح‌های کثیف و متعفن ، فقدان آب آشامیدنی سالم ، یا لازم برای شستشو ، و دهها نقص دیگر از مایب فراوان و همگانی بیشتر از مدارس ماست . برنامه‌ی سوم فرهنگ خود وضع نارسای ساختمان مدارس ایران را ، سر بسته بدین ترتیب خاطر نشان ساخته است - :

« ساختمان‌های موجود ، غالباً طبق نقشه‌ی صحیح بنا نگردیده

و فاقد روشنائی کافی ، زمین ورزش و سایر تسهیلات لازم می-باشند . » ۲

گزارش مقدماتی برنامه‌ی سوم فرهنگ ، « تهرکز

۵ - نارائی سازمان

افراطی سازمان اداری » را نخست در تهران

و سپس در مراکز استانها ، از مهمترین عوامل مؤثر در عدم توزیع صحیح تسهیلات فرهنگی در کشور ، و وجود بی‌سوادی می‌داند . طراحان گزارش سوم ، این نکته را بدین بیان یاد آور شده‌اند - :

« مطالعات مقدماتی نشان می‌دهد که رابطه‌ی نسبة زیادی بین

باسوادهای هر ناحیه ، و سه عامل ، جمعیت . فاصله از تهران ، و فاصله

از مرکز استان ، وجود دارد . هر چه از « تهران » دور شویم ، میزان

۱- در این باره رك : همین کتاب : وقفه در پرورش تخصصی ، ص ۴۴

۲- برنامه سوم فرهنگ ، ص ۲۰



با سوادها کمتر می شود؛ و همینطور، هر قدر از « مرکز استان » دور شویم، باز هم میزان باسوادها کمتر می شود. ۱.

بدین ترتیب، « تمرکز افراطی سازمان اداری » که بطور کلی، نقص عمده‌ی سازمان اداری ایران است، به شدت دامنگیر فرهنگ ما نیز شده است.

توزیع نادرست و پرتبعیض وسایل و تسهیلات فرهنگی، یکی از ثمرات بلافاصله و مستقیم تمرکز افراطی در سازمان فرهنگی ماست که به ترتیب شامل استان مرکزی نسبت به تمام استانهای دیگر، و پاره‌ای از استانها نسبت به برخی دیگر، و شهرها نسبت به روستاها می شود. برای مثال  $\frac{۲}{۴}$  از ۱۸ هزار دانشجوی علوم جدید در ایران، تنها در تهران تحصیل می کنند؛ و فقط  $\frac{۱}{۴}$  آنها در ۵ دانشگاه دیگر ایران ( تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز و اهواز) مشغول تحصیل اند. یا از ۲۸۹ کودکستان کشور در سال ۳۹-۱۳۳۸ ۵۴ درصد در تهران، و ۴۶ درصد در تمام کشور دایر بوده است. همچنین بالغ بر ۴۱ درصد از مجموع شاگردان دبیرستانهای کشور، تنها در تهران تحصیل می کرده اند. از اطفال گروه سنی ۷ تا ۱۳ سال، بالغ بر ۶۷ درصد در تهران بدبستان می رفته اند، در صورتیکه در استان کردستان تنها ۱۵/۹

توزیع نادرست  
تسهیلات

۱- گزارش برنامه‌ی سوم فرهنگ، ص ۷

۲- قید « علوم جدید » برای دانشجویان لازم می نمود چون برای طلاب علوم قدیمه، بیشتر « قم » دارای مرکزیت است. از کم و بیش بیست هزار تن طلاب قدیمه‌ی ما، نزدیک به هشت هزار تن تنها در قم تحصیل می کنند. در تهران بزرگترین مدرسه‌ی علوم قدیمه، مدرسه‌ی عالی سه سالار، در حدود نود طلبه دارد که در حجره‌های آن زندگی می کنند. هنگام تعیین مرکزیت برای علوم قدیمه عامل « مذهب » را بویژه باید در نظر داشت. برای مثال در حالیکه طلاب شیعه بیشتر در قم و شهرهای دیگر ایران تحصیل می کنند، از نزدیک به هفتصد تن طلبه‌ی سنی ایران، در حدود ۴۸۰ نفر، در گنبد قابوس، در یکی از مدارس دینی اهل تسنن مشغول تحصیل اند. مدارس دیگر علوم دینی اهل تسنن، عموماً در صفحات غربی ایران واقع است. قبل از اعلام مرجعیت اعلا‌ی تقلید آیه الله بروجردی، تا همین ده پانزده ساله‌ی اخیر، « نجف » از دهها سال پیش مرکز تحصیل طلاب علوم دینی شیعه بشمار می رفت. با انتقال محل سکونت مرجع تقلید بوسله‌ی شادروان آیه الله بروجردی از نجف به قم، قم در مرکزیت خود از نجف پیشی گرفت. با این وصف هنوز تعداد طلاب ایرانی در نجف را بر چندین هزار تن تخمین می زنند. و بدین ترتیب، نجف اینک پس از قم، بزرگترین مرکز تحصیل علوم قدیمی شیعه بشمار می رود.

درصد این گروه توانسته‌اند در دبستانها راه پیدا کنند.  
از نظر تقسیم غیر عادلانه‌ی تسهیلات تربیتی، بطوریکه  
تقدم استانها بر یکدیگر در جدول زیر ملاحظه می‌شود، در «استان مرکزی»  
برای بالغ بر هر :

۱۰۰۰- نفر جمعیت ، ۱ مدرسه ،  
در «آذربایجان» ، برای بالغ بر هر :

۱۹۰۰- نفر جمعیت ، ۱ مدرسه ،

در «سیستان و بلوچستان» ، برای بیش از هر :

۲۰۰۰- نفر جمعیت ، ۱ مدرسه ،

و در «گیلان» ، برای بش از هر :

۳۷۰۰- نفر جمعیت ، ۱ مدرسه ،

وجود دارد . یعنی آذربایجان با جمعیتی ، در حدود ۱۴۰ هزار تن بیشتر از

### توزیع دبستانها و دبیرستانها در پنج استان

ش	استان	جمعیت	دبستان	دبیرستان	مجموع	نسبت جمعیت به مدرسه
۱	مرکزی	۲۷۱۵۰۰۰	۲۳۰۰	۳۷۴	۲۶۷۴	۱۰۱۵:۱
۲	آذربایجان (استان ۳ و ۴)	۲۸۵۹۰۰۰	۱۲۹۴	۱۳۸	۱۴۳۲	۱۹۶۹:۱
۳	سیستان و بلوچستان	۴۲۸۰۰۰	۱۹۶	۱۴	۲۱۰	۲۰۳۸:۱
۴	گیلان	۱۶۲۹۰۰۰	۳۵۷	۸۲	۴۳۹	۳۷۱۰:۱

جمعیت استان مرکزی ، مدارسش نصف مدارس استان مرکزی است . و استان  
گیلان با جمعیتی بالغ بر ۳۰۲ هزار تن بیش از جمعیت استان مرکزی ،  
شماره‌ی دبستانها و دبیرستانهایش بترتیب در حدود  $\frac{1}{4}$  و  $\frac{1}{4}$  مدارس مرکز  
است . و نیز استان سیستان و بلوچستان با جمعیتی بالغ بر  $\frac{1}{4}$  جمعیت استان  
مرکزی ، تنها دارای  $\frac{1}{11}$  دبستانها و  $\frac{1}{36}$  دبیرستانهای استان مرکزی است .  
از نظر تقدم «شهر» ها بر «روستا» ها ، در سال  
تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸ ، ۸۴ درصد از مجموع شاگردان  
مدارس ایران ، تنها در شهرها ، به مدرسه می‌رفته‌اند . در صورتیکه شهرنشینان  
ایران ، بنا بر سرشماری سال ۱۳۳۵ ، فقط ۳۱٫۴ درصد کل جمعیت کشور را

تشکیل می‌دهند. بعبارت دیگر «کودک شهری» ، در ایران ۳ تا ۴ بار بیش از «کودک روستائی» ، شانس راه یافتن به دبستان را داراست. به بیانی دیگر «از هر ده طفل روستائی ، ۲ طفل بدبستان می‌روند. در صورتیکه در شهرها، از هر ۱۰ طفل ، ۸ طفل بمدرسه می‌روند»<sup>۱</sup>. و بنا به تصریح طراحان برنامه‌ی سوم فرهنگ ، «امکان استفاده از تحصیلات متوسطه برای اطفال روستائی (بمراتب) از این هم کمتر» است.<sup>۲</sup>

مقررات ناهماهنگ با  
اوضاع محلی  
تمرکز افراطی در سازمان فرهنگی ما ، ناخواسته موجب شده است که شرایط و مقتضیات مرکزی کم و بیش ، مصالح نقاط دوراز مرکز را تحت الشعاع خود قرار دهد. و کوشش زیانمندی در ایجاد روش یا سبک تحمیلی تحصیلی واحدی ، بکار رود که ناسازگارهای آشکاری حتی با وضع جغرافیائی محلی دارد. نمونه‌ی این مقررات بيمورد ، یکی تبعیت ساعات کار مدارس، از وقت تهران است. در صورتیکه ایران کشوری است که اختلاف افق طلوع وغروب آن در دو نقطه‌ی شرقی و غربی مانند مشهد و تبریز به حدود يك ساعت بالغ می‌شود و با تعیین تعطیلات سه ماهه‌ی تابستانی مدارس در کشوری است که نقاط گرمسیر آن مانند خوزستان، زمستانش بگرمی تابستان پاره‌ای از نقاط دیگر آن است. در صورتیکه در پاره‌ای از نقاط سردسیرش ، تابستانی مطبوع دارد و شدت سرمای زمستان آن نقاط است که تا مغز استخوان اثر می‌گذارد. و ایام تابستان آن نقاط ، مطبوع‌ترین و مناسب‌ترین اوقات برای تحصیل است. نارسائی نظارت فرهنگی و قتل‌عام تحصیلی  
نارسائی سازمان فرهنگی ما ، در زمینه‌ی بازرسی و نظارت آن نیز بخوبی مشهود است. هر چه از مرکز دورتر شود ، ضعیف‌تر می‌گردد. دروغوای امتحانات امسال (خرداد ۴۱) که نمره‌ی آن در حدود هشتاد درصد ، ردی و تجدیدی بود ، و پاره‌ای از جرائد آن را «قتل‌عام تحصیلی فرهنگ» نامیدند ، انتشار تفکیکی نتایج امتحانات دبیرستانها ، بخوبی ضعف دستگاہ نظارت و بازرسی فرهنگ را آشکار ساخت. برای مثال سه دبیرستان با ۸۸ داوطلب، از ۱۰ دبیرستان تهران که در امتحانات سالهای ششم شرکت جسته بودند ، صفر درصد قبولی ، یا صد درصد مردود داشته‌اند. در صورتیکه ما در برابر آنها ، دبیرستانهائی داشته‌ایم که تحت همین شرایط موجود ، ۸۹ درصد از دانش‌آموزانشان در امتحانات توفیق یافته‌اند. همچنین شماره‌ی دبیرستانهائی که ۲ یا ۳ یا ۴ درصد قبولی داشته‌اند ، کم نیستند.<sup>۳</sup>

۱- گزارش برنامه‌ی سوم فرهنگ ، ص ۳۱

۲- گزارش برنامه‌ی سوم فرهنگ، ص ۶

۳- روزنامه‌ی کیهان یکشنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۳۱ ، نتیجه‌ی امتحانات ششم

بدیهی است اگر فرهنگ، دارای دستگاه نظارت و بازرسی مجهزی بود، و پیشاپیش به صلاحیت تربیتی مدارس بطور دقیق و بیطرفانه رسیدگی میکرد، هیچگاه چنین وضعی پیش نمیآمد که دبیرستان هائی اجازه‌ی کار داشته باشند که نتیجه‌ی فعالیتشان صفر است و با بیرحمانه‌ترین شیوه‌ها به اتلاف عمر و نقد هستی و مال و اعصاب جوانان ما مبادرت میورزند. نتیجه‌ی کار این مدارس به یقین استثنائی و تصادفی نیست و اختصاصی به سال تحصیلی ۴۰-۴۱ نداشته است. از اینگونه مدارس ما متأسفانه در سراسر کشور فراوان داریم. و وضعی که بعنوان نمونه خاطر نشان ساختیم، وضع مرکز است، و دیگر وای بحال نقاط دوراز مرکز!

نقص سازمان و عدم هماهنگی میان دستگاههای  
دوباره کاری فرهنگي موجب يك سلسله دوباره کاری‌های زیانمند

می‌گردد که برای مثال در صحنه‌ی دانشگاه، از جمله در امر «درس‌های مشترک مکرر» دیده می‌شود. بسیاری از دروس، مانند زبان خارجه، در اکثر از دانشکده‌ها بطور مستقل، تدریس می‌شود. هر دانشکده مایل است، معلم مستقل برای دروس خود داشته باشد. در نتیجه اغلب از استادان یکی دو درس غیر تخصصی را نیز با دریافت حق التدریس، عهده‌دار می‌شوند در صورتیکه اگر درس‌های مشترک در یک شعبه متمرکز شود و بودجه‌های متفرق نیز که صرف تدریس آن مواد می‌گردد، یکجا بمصرف رسد، شعبه‌ی تخصصی می‌تواند، تدریس دروس را بعهده‌ی متخصصین واگذار نماید. و علاوه بر فوائد بسیار، «تمرکز نیروی تخصصی» خود موجب پیشرفت علمی آن رشته در ایران می‌شود. برنامه‌ی سوم فرهنگ نیز، این نارسائی را بدین بیان تصریح می‌کند:-

«بین دانشگاهها، و حتی بین دانشکده‌های مختلف يك دانشگاه نیز همکاری کافی وجود ندارد. این عدم همکاری موجب اتلاف منابع و وسائل، و ایجاد دوباره کاریهای بیهوده گردیده است»<sup>۱</sup>\*

### ۱ - گزارش برنامه سوم فرهنگ، ص ۶۳.

\* - فقدان هماهنگی و همکاری و هم‌اندیشی میان سازمانها و موسسه‌های ایران امروز یکی از بیماری‌های عمومی سازمانی و اجتماعی ما، و علت بزرگ عصبانیت، بدبینی و خشم عمومی بشمار می‌رود. مثال عدم همکاری دستگاه‌های مسئول اسفالت، لوله‌کشی، و تلفن برای مردم به صورت قانون درآمده است که اول محلی باید اسفالت بشود، بعد آنرا برای لوله‌کشی بکنند، دوباره که اسفالت شد آنرا برای کابل‌های برق یا تلفن بکنند.

پاره‌ای تصویری کنند که بهتر است مدارس کشاورزی و صنعتی مانند آموزشگاههای

( بقیه در صفحه بعد )

بدین جهت برنامه‌ی سوم فرهنگ ، یکی از اقدامات لازم خود را برای برطرف ساختن دوباره کاری‌های زیانمند ، « جلوگیری از تکرار تدریس دروس مشترک بین دانشکده‌ها ، از قبیل زبانهای خارجی ، علوم پایه و غیره ، و متمرکز ساختن این دروس در یک شعبه‌ی مستقل » ، می‌دانند .

مورد دیگر از دوباره کاری‌هایی که در اثر ناهماهنگی سازمان‌ها بوجود آمده است ، « **بهرسازی آموزشگاهها** » است .

نارسانى بهداشتى  
آموزشگاهها

بطوریکه ملاحظه کردیم ، در زمان حاضر بیشتر از  $\frac{26}{5}$  درصد از افراد گروه سنی بین ۷ تا ۱۸ سال ماکه قشر دانش‌آموز کشور را تشکیل می‌دهند . توفیق راه یافتن بمدرسه را ندارند . در نتیجه «بهداری آموزشگاهها» در حد مفروض وایده آل خود باید به شاگردان مدارس یعنی به  $\frac{26}{5}$  درصد

پرستاری و بهیاری که تحت نظر وزارت بهداری است ، به وزارتخانه‌های کشاورزی و صنایع و معادن واگذار شود . امید است در صورت اقدام به چنین عملی بکلی ارتباط مربیان ، برنامه ریزان و مدیران این آموزشگاهها با یکدیگر قطع نشود و فوئودالسم تحصیلی جدیدی را بوجود نیآورد . این وضع هم اکنون برای آموزشگاههای پرستاری و بهیاری وجود دارد . برای مثال در مردادماه امسال پس از پنج سال دومین سمینار مربیان آموزشگاههای بهیاری کشور ، بمدت ده روز برای بررسی و تجدیدنظر در برنامه‌ها و بحث درباره‌ی مسائل و نیازمندیهای آموزشگاههای نامبرده درحال آئینده تشکیل گردید . باآنکه ، صرف نظر از جنبه‌ی فنی و تخصصی موضوع ، مسئله‌ی تربیت بهیار و پرستار همچنان دارای جنبه‌ی تربیتی شدید است دراین سمینار بجز چند پرستار مشاور خارجی بی اطلاع از نیازمندیها و مسائل واقعی ایران ، حتی يك تن از فرهنگیان ، دانشگاهیان ، جامعه شناسان ، و کارشناسان امور تربیتی و روانشناسی پرورشی که بسوئزه آشنای بمسائل خاص برنامه‌ریزی و تربیتی ایرانند ، دراین سمینار دعوت نداشتند . افراد این سمینار گوئی مسائلشان با هیچ دستگاه دیگری رابطه نداشته و فرزندانى جز فرزندان این آب و خاک تربیت می‌کنند .

نه تنها چنانکه در برنامه‌ی سوم پیش‌بینی شده است . دانشکده‌ها و دانشگاهها ، بلکه تمام آموزشگاههای مختلف حرفه‌ای و تخصصی نیز که این روزها رو بفزونی‌اند ، مانند آموزشگاه خدمات اجتماعی ، پرستاری‌ها ، بهیاری‌ها ، مدارس کشاورزی و صنعتی و غیر آن نیز به يك شورای هماهنگی دائمی تیازمندند هر تصمیم تربیتی که درایران گرفته شود ، ناچار در تمام شئون زندگی ما مؤثر است ، ازاینرو این تصمیمات نمی‌توانند ، ونباید يك طرفه اخذ شود .

از گروه سنی ۷ تا ۱۸ سال رسیدگی کند. بهداری آموزشگاهها در زمان حاضر تنها نزدیک به ۸۰ مرکز بهداشتی در خارج از تهران دارد، و امیدوارست در طی برنامه‌ی آبادانی سوم (۴۶-۱۳۴۱) آنرا به صد مرکز افزایش دهد. صرف نظر از اینکه این ۸۰ مرکز موجود نیز بطور کافی و لازم مجهز نیست، سازمان بهداری آموزشگاهها، تحت شرایط اداری کنونی هیچگاه پا به پای توسعه‌ی مدارس نیز نمی‌تواند پیشرفت کند. از طرف دیگر میدانیم که  $\frac{۷۳}{۵}$  درصد مانده از گروه سنی ۷ تا ۱۸ سال، اگر از مزایای تحصیلی و مدرسه رفتن محروم‌اند، نیاز بهداشتی آنها را نمیتوان نادیده گرفت. اینک این سؤال پیش می‌آید که نیازمندیهای بهداشتی این «گروه محروم از تحصیل» را که نزدیک به  $\frac{۳}{۴}$  از فرزندان ۷ تا ۱۸ ساله‌ی ما هستند، چه دستگاهی باید پاسخ دهد؟

### - آیا وزارت بهداری؟! -

در این صورت چه لزومی دارد که تنها  $\frac{۲۶}{۵}$  درصد از کودکان و جوانان خود را از آنان مجزی کنیم، و بدست دستگاه ناتوان‌تری بسپاریم؟! و نیز آنکه با یک دوباره کاری برزبان، در هر نقطه دوسازمان بهداشتی و بهداری مستقل با مخارجی هنگفت - یکی برای کودکان دانش‌آموز، و دیگری برای کودکان محروم از تحصیل - با سرمایه‌ی ملتی تنگدست، برپا کنیم؟

تقسیم بودجه‌ی بهداشتی، میان سازمانهای مستقل زبان فنودالیم بهداشتی و بهداری و بهداشتی دستگاههای مختلف که بشیوه‌ی خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی اداره می‌شوند، از قدرت بهداشتی، و درمانی ماکاسته است. علاوه بر این، هر یک از این دستگاهها، با شروع از مرکز و تمرکز افراطی در آن، به مثابه‌ی نهرهای ضعیفی که مجزی از هم، در کویری بزرگ رها شوند، پس از طی مسافتی اندک، از پای در می‌آیند و ساکنان دور از مرکز را همچنان محروم باقی می‌گذارند. در صورتیکه اگر بودجه‌های متفرق بهداشتی کشور، و از جمله بهداری آموزشگاهها، همه در یک کاسه جمع شود، و سازمانی نیرومند به نظارت و اجرای برنامه‌ها، آنها بپردازد، از منابع و تسهیلات محدود موجود، به یقین نتایجی بمراتب بیش از امروز خواهیم گرفت.

در کتابهای دوره‌ی دبستانی خود می‌خواندیم که شهر یاری، هنگام نزع دوازده فرزند خود را به بالین خویش فرا خواند، و دوازده جویبه‌ی تیر نیز فراخواست. آنگاه به فرزند ارشد خود اشاره کرد که نخست یک تیر، و سپس دو تیر، و بعد سه تیر و چهار تیر و بیشتر را برهم نهد، و آنها را

بشکند . فرزند وی تیر تنهای نخستین را به آسانی شکست . لیکن هر چه بر شماری تیرها افزوده می‌شد ، شکستن آنها دشوارتر میگردید ، تاجائیکه هیچیک از فرزندان شهریار نتوانستند دوازده تیر را که بر هم نهاده بودند یکجا فرو شکنند . آنگاه شهریار اظهار داشت که مثال شما ، مثال این تیرهاست . اگر رشک و کینه تیزی میان شما تفرقه افکند ، دشمن به سهولت بر شما چیره خواهد شد . لیکن اگر باصمیمیت و فداکاری بیکدیگر به پیوندید چون تیرهای بهم پیوسته هیچکس نخواهد توانست ، شما را درهم شکنند . پس از مرگ شهریار فرزندان وی پند وی را نشنیدند ، با یکدیگر ره ستیزه گرفتند ، و بزودی نیز در اثر تجزیه‌ی نیرو و قدرتشان ، از پای درآمدند فئودالیسم اداری ما عیناً مثال تیرها و فرزندان متفرق آن شهریار در بستر مرگ است . آیا ما هیچگاه این پند کوچک را بکار خواهیم بست ؟

واکنش‌های نامطلوب  
نفس سازمان

تمرکز افراطی ، و در نتیجه توزیع نادرست و غیر عادلانه‌ی اضطراری در اثر نارسائی شیوه‌ی اداری ، واکنشی بسیار نامطلوب ، در افراد محروم ایجاد می‌کند . آنانرا خارج از اندازه ، نسبت به دستگامها ، خشمگین و بدبین ، و نسبت به افرادی که کم و بیش از مزایای تسهیلات موجود برخوردارند ، حسود و کینه توز می‌پروراند . همچنین در اثر ایجاد احساس عدم رضایت از زندگی ، در نقاط دور از مرکز ، هجوم سرسام آور زیان بخشی را بطرف مرکز فراهم می‌آورد که خود از نو باز ، مسائلی از قبیل مسائل بهداشتی ، اخلاقی و اجتماعی « تمرکز افراطی جمعیت » را سبب می‌شود . نامه‌ای از طرف اهالی سپولی به « تهران مصور » که از نداشتن معلم و پزشک ، شکایت داشته‌اند ، و ما قبلاً نیز قسمتی از آن را نقل کرده‌ایم ( ص ۸۳ ) ، بخوبی این احساس تبعیض ، و خشم و نفرت را نسبت به مرکز نشینان نشان میدهد :

« . . شما را بخدا از مسئولین این دو وزارتخانه ( بهداری و فرهنگ ) سؤال کنید که آیا همه چیز برای مرکز نشینانست ؟ باید بچه های آنها در کالهای مجلل مشغول تحصیل باشند ، و در بیمارستانهای درجه یک تحت درمان قرار گیرند ، ولی افراد خانواده‌های ما حتی یکنفر پزشک و آموزگار نداشته باشند ؟ مگر مالیات نمی‌دهیم ؟ » ۱

تا اینجا بدین ترتیب ، صرف نظر از اینکه نزدیک به  $\frac{3}{4}$  از فرزندان بین ۷ تا ۱۸ ساله ما بکلی از هر گونه مزایای تحصیلی و تسهیلات فرهنگی محروم‌اند ،  $\frac{1}{4}$  بقیه نیز چنانکه دیدیم

با برنامه‌ای ناقص ، زیر دست معلمانی که ۴۵ درصد آموزگاران و بالغ بر ۵۵ درصد اذبیران نشان فاقد صلاحیت فنی اند ، بدون کتاب‌های واجد شرایط و وسائل لازم و کافی تحصیلی ، درمدارسی غالباً فاقد شرایط بهداشتی و فنی درمیان تشکیلاتی نارسا ، مشغول تلف کردن عمر و ناسالم ساختن روحیه و اخلاق خویشانند . جای شگفتی نیست که در چنین شرایطی که طراحان برنامه‌ی سوم می‌نویسند دانش‌آموزان ما « فاقد مهارتهایی که مورد احتیاج بازار کار ایران است میباشند »<sup>۱</sup> ، این گروه غیر مفید برای بازار کار ایران ناچارند بخاطر ادامه‌ی تحصیل و اخذ گواهی‌نامه‌های تحصیلی و زندگی ، متوسل به شیوه‌هایی انحرافی و زیانمند گردند ؛ تا جائیکه درباره‌ی آنان گفته شود « دستگاہهای فرهنگی ما ، هر ساله فقط یک مشت مار و عقرب تحویل جامعه می‌دهند ، و دزدانی با چراغ برای جان مردم ، تربیت می‌کنند » .

سخن ازانتخاب شیوه‌های انحرافی تحصیلی بمیان  
 باج تحصیلی آمد ، یکی از شیوه‌های انحرافی که دانش‌آموزان  
 ما ، ناچار در شرایط کنونی بدان توسل می‌جویند ، رشوه و خرید نمره و پاسخ سئوال‌های امتحانی ، حتی خرید مدارک تحصیلی است . شیوع این امر که علاوه بر «**عدم صلاحیت فنی**» بسیاری از معلمان ، «**صلاحیت اخلاقی**» بسیاری دیگر را نیز در مظان اتهام قرار می‌دهد ، نکته‌ای است که ناگزیر وزیر و پیران اخیر فرهنگ - هم در دولت امینی ، و هم در دولت علم بدان ، با کمال تأسف اعتراف نموده ریشه کن ساختن آنها از جمله مهمترین مواد برنامه‌ی مبارزه‌ی خود با فساد تلقی کرده‌اند .  
 شواهد اندوهبار بسیاری از نمره‌فروشی پاره‌ای از معلمان را ، نویسنده خود از دوران تحصیلی خویش بیاد می‌آورد که متأسفانه تنها تأیید میکند که مسئله‌ی «**رشوه‌ی تحصیلی**» و عدم صلاحیت اخلاقی شماری قابل ملاحظه‌ای از آموزگاران و دبیران ، سابقه‌ای کهنه و مزمن در فرهنگ ما دارد . یکی از دبیران سابق را که اینک ، بصورت پیر مردی مختل الحواس با وضعی اسفانگیز هر روز از خانه‌ی خود خارج می‌شود ، و بدون اینکه با کسی صحبت کند ، مقداری راه می‌پیماید و دوباره بمنزل بازمی‌گردد ، نویسنده در دوران تحصیلی خود دیده است که به شاگردی که نمره کم داشت با گرفتن ۱۲ ریال ، نمره‌ی قبولی داد . کنکاش این معلم و شاگرد و چانه زدن آن دو در سر کمی و زیادی پول ، یکی از خاطرات مضحک و درعین حال دردناک دوره‌های تحصیلی نویسنده را تشکیل میدهد .



معلم مورد ذکر در ازای دادن نمره‌ی قبولی، پنجاه ریال از شاگرد تجدیدی مطالبه میکرد. شاگرد سوگند می‌خورد که بیش از ۱۲ ریال ندارد، و دو ریال آن را برای کرایه‌ی ماشین لازم دارد. معلم اصرار داشت که بقیه‌اش را از شاگردان دیگر قرض کند. شاگرد باز سوگند می‌خورد که هیچکس باو قرض نمی‌دهد و اگر هم از کسی قرض کند، قدرت پس دادن باور ندارد. بالاخره معلم دستور داد که شاگرد جیب‌های خودش را بگردد، تا شاید وجه بیشتری بیابد. شاگرد ده ریال را روی میز نهاد، و دو ریال را برای کرایه ماشین نگه داشت. معلم خود جیب‌های شاگرد را بازرسی کرد و چون چیزی نیافت دستور داد که پس دو ریال دیگر را هم باو بدهد. شاگرد گریه‌اش گرفت که راهم دور است و نمی‌توانم پای پیاده بمنزل بروم. معلم دو ریال را از دست وی درآورد، و با خنده یکی به پشت پرسک زد که - :

« ای حقه‌باز! برای من آب غوره می‌گیری و اشک تماش می‌ریزی، و خودت را به موش‌مردگی می‌زنی؟ من که می‌دانم تو چقدر بد ذاتی! می‌ترسی آسمان بزمین بیاد اگر یک روز پیاده بمنزلت بروی؟ در عوض یکسال راحتی، و احتیاج نداری دوباره سر کلاس پارسانی خودت بنشینی.»

این جریان، بی‌پروا در جلوی عده‌ای دیگر از شاگردان رخ داد که آنها نیز پیوسته در میان حرف معلم و شاگرد می‌دیدند، و بظرفداری از شاگرد، معلم را قسم می‌دادند که از او کمتر پول بگیرد.

این دبیر اینک بازنشسته و مختل الحواس است. لکن نویسنده با کمال تأسف معلمان دیگری را نیز می‌شناسد که حتی در طی زمان، مشاغل مهمی را نیز در فرهنگ اشغال کرده‌اند. برای مثال یکی از آنان، از جمله دبیر ریاضیاتی بود که نرخ قبولیش ۱۵۰ ریال بود. متأسفانه تنها بنظر می‌رسد که گذشت زمان تنها گروهی را در شیره‌ی سوداگرانه‌ی خود گستاخ‌تر کرده است، و از قبیح بازار سیاه نمره‌فروشی و رشوه‌ی تحصیلی کاسته است در این مورد نامی یکی از دانش‌آموزان سال سوم دبیرستان، از مسجد سلیمان به مجله‌ی خواندنیها، شاهده‌ی گویاست - :

« مطبوعات مرتب می‌نویسند که محصلین تنبل شده‌اند، و درس نمی‌خوانند، در صورتیکه به‌علل آن توجهی نمی‌کنند. بنده‌یک محصل مسجد سلیمانی هستم و شاهد طرز زندگی و رفتار معلمین با محصلین می‌باشم. آیا شما می‌دانید که عده‌ای از معلمین در ازای دریافت پول، سوالات امتحانی را در دسترس محصلین می‌گذارند؟...»

یکماه پیش در مسجد سلیمان شایع شد که محصلین سال‌ششم ریاضی، در حدود چهل هزار تومان جمع‌آوری، و بدبیران خود داده‌اند،

تا سؤالات امتحان را دریافت دارند. ولی سؤالاتی که دبیران به آنها داده‌اند، با سؤالات امتحانی فرق داشته، و این موضوع موجب جنجال محصلین گردید، و پول خود را از دبیران مطالبه نمودند. آنها نیز از استرداد آن خودداری کردند. تاجائیکه دادگاه شهرستان مسجدسلیمان از جریان مطلع و چند تن از دانش‌آموزان را مجازات کرد ۰۰۰

یکی از بدبختیهای محصلین اینست که دبیران عملاً ما را تجدیدی می‌کنند، تا در تابستان نزد آنها رفته درس بخوانیم و اگر غفلت کنیم مرود شدن حتمی است ۰۰۰» ۱

اینک گروهی نیز بعنوان آموزشگاههای شبانه، و تدریس دوره دبستان و دبیرستان، شیوهی دلان فرهنگی را در پیش گرفته‌اند، و جوانان خام طبع ساده لوح را فریب می‌دهند، و بنام تهیهی دیپلم و سایر مدارک تحصیلی هر ساله از گروهی مبلغی پول می‌گیرند، لیکن چون در بسیاری از موارد قادر نیستند به وعده‌های خود وفا کنند، مدتی جوانان معصوم را سرگردان ساخته در اثر نگرانی و انتظار از هر گونه فعالیت مثبت تحصیلی نیز بازشان می‌دارند. و از طرفی دیگر، چون اینگونه معاملات سیاه، عموماً پنهانی و بدون ارائه‌ی سند انجام می‌گیرد، تعقیب این تبهکاران که خود معلول فرهنگی بی‌هدف و پرورشی انگلی‌اند، از لحاظ کیفی و یا دست کم مطالبه‌ی وجه پیش پرداخت معامله‌ی بی‌فرجام، دیگر عموماً دشوار، و غالباً غیر عملی است.

برای تشخیص مقام و موقعیت خود در جهان، و نظر دیگران درباره‌ی ما همچنین درک بهتر رسائی‌ها و نارسائی‌های خویش، آموزش و پرورش ما ما همواره ناگزیریم از نظر دیگران درباره‌ی خود آگاه شویم. و کنشی را که دیگران در زندگی فردی و اجتماعی نسبت به ما نشان میدهند، و رفتاری را که دولت‌های بزرگ در سیاست خویش با ما در پیش می‌گیرند، بیش از هر چیز ما در حقیقت، به قضاوت آنها درباره‌ی خود مدیونیم. سخن ما در اینجا محدود به مسئله‌ی تحصیل و نارسائی‌های فرهنگی است. از اینرو ناچار در اینجا ما تنها بذكر يك شاهد از داوری دوستان غربی خود، درباره‌ی نظام تربیتی خویش، اکتفا می‌کنیم.

در کتاب «ایران» نگاشته‌ی شانزده تن از کارشناسان علوم اجتماعی و پژوهندگان مسائل خاورمیانه‌ی آمریکا، در بخش مربوط به «ارزیابی آموزش و پرورش ایران» چنین می‌خوانیم - :

«التهاب‌های آرمانی، روانی و سیاسی، همه میدان تربیتی ایران را بازیچه‌ی خود قرار داده‌اند، اندیشه‌های اجتماعی و فنی غربی

با شیوه‌ی دیرین تفکر ایرانی درنبردند. دانش‌آموزان و دانشجویمان محروم و زبون از بکار بستن شیوه‌های زندگی نو، یا یافتن شغلی مناسب، کانون پرورش ناخشنودی‌های کشور بشمار می‌روند...»

آموزش و پرورش در ایران، همواره، و همچنان امروز نیز، وسیله‌ی تحمیل عقاید بوده‌است. بینش و شیوه‌ی غربی در مورد پژوهش عاری از غرض برای کشف واقعیت موجود یا ضروری، و تشخیص نیازهای حقیقی تربیتی، هیچگاه پذیرفته یا حتی خواسته نشده است. انگیزه‌ی اساسی در آموزش و پرورش ایران، «اطاعت از مافوق» است. اندیشه و داوری مستقل با ترش‌روئی تلقی می‌شود، نظام تربیتی ایران، دارای شیوه‌ی اداری متمرکز افراطی، و روش غیر دموکراتی و اطاعت محض از مافوق، و تکیه‌ی بیشتر بر تدریس مواد نظری است. يك گروه از پژوهشگران آمریکائی که تحقیقی در باره‌ی نیازمندیهای اقتصادی ایران کرده‌اند، در باره‌ی نظام تربیتی ایران، این چنین اظهار نظر می‌کنند:

«با بنیان‌گذاری داوری خود، بر اساس انتقاد پرورش‌کاران و دانایان برجسته‌ی ایران، ما احساس کردیم که ضعف‌هایی در معیارهای اخلاقی توده‌ی مردم وجود دارد؛ گرایش‌هایی در مردم برای بهانه‌جوئی و عذر تراشی و شانه‌خالی کردن از زیر بار انجام مسئولیت دیده می‌شود. غالباً (محصلین) فاقد ابتکار، و بیشتر متکی به دولت‌اند... همچنین در قبول شیوه‌های زندگی اجتماعی بیگانه، بدون فرجام‌اندیشی و انتقاد آماده‌اند»<sup>۱</sup>.

اصلاح فرهنگ و مبارزه با بی‌سوادی ما، به بسیجی  
برای آینده عمومی نیازمند است. در این جهاد بزرگ هر کسی  
که کوره سوادى دارد، سرباز فرهنگ است، و باید در راه اعتلای فرهنگی  
جامعه‌ی خود جان‌نثاری کند. مشکل کمبود معلم، چنانکه دیدیم، مشکلی نیست  
که دولت، و بودجه‌ی محدود او بتواند - هر قدر که اولیاء امور واقعاً  
بخواهند و حسن نیت بخرج دهند - آنرا برطرف سازد. تمام با سوادها،  
باید هفته‌ای چند ساعت از وقت خود را تنها وقف تدریس الفباء نمایند.

در حدود چهار سال پیش جوانی برای رایج‌جوئی و  
راهی برای مبارزه با بی‌سوادی مصلحت‌اندیشی در کار خود، بنویسنده رجوع کرد.  
این جوان، شرح حال و مشکل خود را بدین مضمون بیان داشت - :

« لیسانسیه‌ی حقوق‌هستم ، در مسابقه‌ی ورودی دادگستری نیز موفق شده‌ام . لیکن از سال‌های پیش با خود عهد بسته بودم که معلم بشوم و از این راه بکشورم خدمت کنم . متأسفانه حقوقی که در فرهنگ‌بمن خواهند داد ، در حدود یک سوم کمتر از حقوقی است که در دادگستری می‌توانم بگیرم . از طرفی دیگر عهده دار مخارج مادر و یک برادر کوچکتر خود نیز هستم که اینک در سال دوم دبیرستان ، مشغول تحصیل است . اینک درمانده‌ام ، چون اگر خدمت در دادگستری را بپذیرم ، وضع مالیم بهتر خواهد بود ، لیکن نذری را که بسته‌ام ، از انجامش سرباز زده‌ام ، و اگر به خدمت در فرهنگ بپردازم ، از نظر مالی دچار مشکلات فراوان خواهم شد . چه کنم ؟ »

پیشنهاد ما باین جوان این بود :-

« شغل قضاوت را بپذیرید . خوشبختانه بین قضاوت و انجام عهده‌ی که با خود بسته‌اید ، تناقضی وجود ندارد . بدین معنی که با احتمال قوی دادگستری شما را برای مدتی مأموریت به یکی از شهرستانها ، خواهد فرستاد . صبح‌ها تا پایان وقت اداری در دادگستری مشغول خدمتید . عصرها را می‌توانید افتخار آرد گوشه‌ای به تدریس بپردازید ، با انجام این امر فوائد زیر نیز عاید می‌شود :-

- ۱ - با خدمت در دادگستری ، از نظر مالی بهتر تأمین شده‌اید .
- ۲ - با تدریس افتخاری ، با انجام نذر خود نائل آمده‌اید .
- ۳ - سودمندترین و بی‌هزینه‌ترین نوع سرگرمی سالمی را در شهرستانی دور افتاده از مرکز ، در ساعات فراغت عصر و شب ، برای خویش فراهم آورده‌اید .
- ۴ - از اعتیاد و ابتلای احتمالی خود ، به بسیاری از تفریحات زیانمند بسیاری از کارمندان جوان مقیم شهرستانها ، مانند قمار و مشروب و نظیر آن ، تاحد زیادی پیشگیری کرده‌اید .

۵ - بعنوان یک قاضی ، با اشتغال افتخاری به حرفه‌ی معلمی و تدریس ، بر اهمیت و احترام اجتماعی پیشه‌ی معلمی در دیده‌ی مردم افزوده‌اید .

۶ - به جوانانی نظیر خود از چگونگی انجام خدمات اجتماعی ، و پرداختن بکارهای مفید ، بی‌خرج و سالم در ایام فراغت ، سرمشقی نیکو بدست داده‌اید . و در نتیجه شاید گروهی را برانگیزید که بشما تأسی کنند .

۷ - بر اهمیت کار و اعتبار داوریه‌ای قضائی خود ، بعنوان یک قاضی درستکار و دلسوز و خدمتگزار مردم ، در حوزه‌ی قضائی خویش افزوده‌اید . و دوستان و هواخواهان بسیاری برای خود ایجاد کرده‌اید .»

چندی پیش این جوان ، نامه‌ای برای تشکر نگاشته بود ، و یادآور شده

بود که :-

« \* \* \* من نصیحت شما را بجان شنیدم ، و به خدمت در

دادگستری مشغول شدم ... اگر حمل بر خودستایی نشود ، بدون اغراق در تمام موارد هفتگانه‌ای که برایم ذکر فرموده بودید ، نتایج آشکاری بدست آورده‌ام ... و همیشه سپاسگزار و مدیون شما خواهم بود ...

از کم و بیش سیصد هزار کارمندی که اینک دولت دارد ، اگر دو یست هزار تن ، هفته‌ای دو ، تا سه ساعت خود را وقف مبارزه با بی‌سوادی نمایند ، در نتیجه با در دست داشتن هفته‌ای چهارصد تا ششصد هزار ساعت « نیروی تربیتی داوطلب » به یقین گام‌های بلند تر و موفقیت آمیزتری در راه ریشه کن ساختن موریانه‌ی جهل و بی‌سوادی در کشور خود می‌توانیم برداشت .

مسائل دانشجویان ایرانی که در کشورهای خارجی دانشجویان خارج از کشور تحصیل می‌کنند ، خود فصلی جداگانه و پر حادثه از زندگانی جوانان ما را تشکیل می‌دهد ، که درخور نگاشتن رساله‌های تحقیقی و مفصلی در این باره است . زیرا بدون تردید ، ما قسمت اعظم از تمدن و فرهنگ جدید خود را - اعم از اینکه آنرا کسی سودمند یا زیانمند بشمارد - مدیون جوانانی هستیم که تحصیلات عالی‌ی خود را ، در دانشگاه‌های کشورهای مرقی ، با موفقیت به پایان رسانیده و به میهن بازگشته‌اند . برای این مقصود زندگانی و خاطرات صدها تن از مردان برجسته و دانشمندان کنونی ما ، هزاران مقاله و مصاحبه ، بقلم دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور و یا آنچه که درباره‌ی آنها در روزنامه‌ها و مجلات اروپا و آمریکا ، از دهها سال پیش ، بویژه بس از جنگ جهانی دوم ، انتشار یافته است ، باید مطالعه و بررسی شود . پژوهشی در این باره ، در واقع شامل تحلیل بخش مهمی از فرهنگ و تمدن کنونی ما ، در برخورد با تمدن غرب است . ما هم اکنون جوانانی در غرب داریم که از اجله‌ی استادان ، فیلسوفان ، ریاضی دانان ، پزشکان ، مهندسان و هنرمندان و شاعران سرشناخته نام آور ، در کشورهای اروپائی و آمریکائی بشمار می‌روند که آثار گرانبھائی بزبان‌های خارجی در رشته‌های مختلف از خود بیادگار گذارده‌اند . خوشبختانه این سخن‌دعوی و گزاره گویی نیست ، بلکه بیان حقیقتی مستند و قابل اثبات است .<sup>۱</sup>

۱ - برای مثال رجوع کنید به: مجله‌ی راهنمای کتاب ، فروردین ۱۴۳۱ ، مقاله‌ی آقای سید محمد علی جمال‌زاده در باره‌ی کتاب « زرتشت ، دنیا و گفتار زرتشت » نوشته‌ی امیر مهدی بدیع بزبان فرانسه -

Bidie, A. M. : Zoroatre, monde et Paroles, Lausanne, Payot, 1961

آقای بدیع ، بالغ بر ده جلد اثر بسیار نفیس فلسفی بزبان فرانسه نگاشته‌اند که همه بوسیله‌ی اداره‌ی نشریات « پایو » در لوزان منتشر شده است . ویا، رك: (بقیه در صفحه بعد)

تکیه بر روی این نکته ، بویژه بدان سبب است که هر چند یکبار گروهی از افراد بیخبر ، حسود و کینه‌توز ، در مقام های مختلف ، رفتار تنی چند از دانشجویان کثرتار و کوتاه فکر ایرانی را مستمسک طبع بهانه جو و سمپاشی های عقده‌ی حقارت و رشک جنون آمیز خود قرار داده ، پا از جاده‌ی عفاف قلم بیرون می‌نهند ، و به حریم شرافتمند تمام جوانان کوشا و اعتلاجوی ایران در خارج از کشور که امید آینده‌ی ما هستند ، بهره می‌تازند ؛ بجای مرهم نهادن بر جریحه‌ی دردهای بیشمار و ناگفتنی آنان ، درست بانیش زبان بر زخم قلبشان نمک می‌پاشند . ما اینک بحسب قریب بیقین ، بالغ بر پانزده هزار دانشجو در خارج از کشور داریم که با احتمال قوی بیش از نصف آن در رشته‌های تخصصی خود ، یا از هم اکنون سرآمدند ، و یا در آتیه‌ای نزدیک نامور خواهند شد .

در این میان ، بدون تردید همواره با کمال تأسف و اقلیت نازیبا گروه معدودی نیز یافت می‌شوند که به ده‌ها علت ، رفتارشان ، بیش از هر چیز و قبل از هر کس ، موجبات حسرت و شرمساری اکثریت از دانشجویان واقعی ما را در خارج از کشور فراهم می‌آورد . لیکن رفتار این گروه معدود ، هیچگاه نمیتواند معیار و مقیاسی برای واکنش و عکس‌العمل مردم ، جراید و مقامات دولتی نسبت به تمام دانشجویان ایرانی گردد که حتی گاه منجر به قطع ارز تحصیلی عمومی آنان شده است .

### ناتمام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بدو مجموعه از اشعار زیبای آلمانی سروده‌ی سیروس آتابای :

1 - Cyrus Atabay : An- und Abfluege, Muenchen

2 - Cyrus Atabay : Meditation am Webstuhl ,

C. Hanser Verlag, Muenchen, 1960

هم اکنون ایرانیان فراوانی نظیر آقای یرفسور رضا ، استاد ریاضیات دانشگاه سیراکوس در آمریکا داریم که گاه‌گاہ شرح آثار و اهمیت خدمات آنها را در مطبوعات خارجی میخوانیم . در اینجا قصد ما فقط ذکر نمونه بوده است ، و خوشبختانه از این نمونه‌ها هم اکنون فراوان داریم ، ضمناً از خودداری اضطراری از ذکر نام انبوه جوانانی که در خارج از کشور ، رفتار و آثارشان موجب سربلندی و افتخار و عظمت ماست ، خاضعانه بوزش می‌طلبیم .